أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

امروز بحث فقهی را انجام می دهیم و بحث اصول را دیگر از فردا اگرخدا بخواهد ادامه می دهیم.

 در ابواب مرتد، عرض شد که صحبت در دو جور ارتداد است:

 یکی ارتداد ملی و دیگری ارتداد فطری.

ارتداد ملی آن ارتدادی است که مسبوق به شرک باشد.

و ارتداد فطری آن ارتدادی است که مسبوق به اسلام باشد، کلا الأبوین أو أحد الأبوین، اینها مسلمان باشند. این ارتداد، ارتداد فطری است.

 آن وقت در این زمینه، دیگر روایات زیاد است و ما این روایات را می‌خوانیم، آن روایاتی است که در آنها مادۀ اشتراک وجود دارد که بر محوریّت این دو ارتداد است، آنها هیچ، آن روایاتی که در آنها مواد دیگر هست، آن روایات را مورد نظر بیاوریم تا اینکه ببینیم چه می‌شود؟

 یک دسته از آن روایات، روایات ابوابی است که در مورد صبی و صبیه است:

 عن أبی عبداللَه علیه السلام: فی الصبی یختار الشرک و هو بین أبویه قال: لا یترک و ذاک إذا کان أحد الأبوین نصرانیاً. خب این بحث در مورد صبی است که چون صبی تکلیف ندارد، در اینجا در روایت دارد لا یُترَک یعنی مجبور می شود بر اسلام، اما نباید این را به قتل رساند، در صورتی که هنوز قلم تکلیف بر او قرار نگرفته.

 روایت دیگر عن أبی عبداللَه علیه السلام فی الصبی اذا شبَّ فاختار النصرانیّه و أحد أبویه نصرانّئ أو مُسلمَین قال: لا یترک ولکن یُضرَبُ علی الاسلام خب در اینجا صبی اختیار نصرانی می‌کند ولی حضرت در اینجا می‌فرمایند که باید این زده بشود بر اسلام، معنای یُضرب علی الاسلام این نیست که حدّ بر او جاری بشود چون صبی حدّ ندارد، معنایش این است که باید تنبیه بشود و سر خود نباید کاری را انجام بدهد. مثلاً فرض کنید که یک صبی هست، بچه است، ده ساله، دوازده ساله یا حتّی ممیز است، چطور وقتی که می‌خواهد یک کار خلاف انجام بدهد پدر و مادر او را تنبیه می‌کنند، مثلاً فرض کنید که مریض است و می‌خواهد برود یک غذای نامناسبی بخورد، طعام نامناسبی بخورد، پدر و مادر او را تنبیه می‌کنند، این هم در اینجا حکم تنبیه را دارد.

روایت دیگر، روایتی است که عن ابی عبداللَه علیه السلام است و مثل همین است که در اینجاست. پس بنابراین، این روایات دلالت بر تنبیه صبی می‌کند، در موقعی که این صبی قبل از بلوغ، اسلام را طرد کند و ملل دیگر را انتخاب کند.

روایاتی که در اینجا هست یکی روایات مرتّد ملّی را در اینجا بیان می‌فرماید: محمّد بن یعقوب عن محمّد بن یحیی عن علّی بن جعفر عن اخیه فی حدیثٍ قال: قلتُ : فنصرانیٌّ أسلَمَ، معلوم می‌شود این حدیث مقطوع است، در مورد نصرانی و غیر نصرانی، مسلمان باشد، حالا در مورد نصرانی حضرت این را بیان می‌کند: فنصرانیٌ أسلَمَ ثمَّ ارتَّد، قالَ یستتاب فإن رجع و الّا قُتل.

 دیگری هم شبیه به همین است، عن أبی جعفر علیه السلام فی المرتد یُستتاب فإن تاب و الّا قُتلَ.

 روایت دیگر، روایت جمیل بن درّاج است عن أحدهما علیهما السلام فی رجل رجع عن الاسلام، فقال: یُستتاب فان تاب و الّا قُتلَ خب فی رَجُل رجع

 نمی‌توانیم بگوئیم در اینجا این مطلق است، این مبهم است، چون شرائط اطلاق فرق می‌کند، در شرائط اطلاق ما می‌رسیم به آن. به عنوان مجمل بیان می‌شود، ببینید، یک وقتی متکلّم می‌گوید: یکی از اسلام برمی‌گردد، رجلٌ ارتدَّ، رجلٌ رجع عن الاسلام، یکی از اسلام برمی‌گردد. بعد حضرت در اینجا می‌فرماید که یستتاب، باید توبه داده بشود. یک وقتی نه، سائل این است که می‌گوید رجلٌ رجع عن الإسلام، اگر یک مردی برگردد از اسلام چه باید کرد؟ خب، یک وقتی من می‌گویم یکی از اسلام برمی‌گردد، یک وقتی می‌گویم: اگر مردی برگشت، این دو لحن کلام خیلی تأثیر دارد در استفادۀ اطلاق و عدم استفادۀ اطلاق. یک وقتی می‌گویم که رجلٌ رجع عن الاسلام، رجلٌ، و این نکتۀ مهمی است ها! این نکته‌ای که ما می‌گوئیم اکثر این اطلاقات در مقام اجمال هستند به خاطر این است که به این نکته، اصولییّن پی نبرده‌اند، که متکلّم، نحوۀ تکلّم او به چه کیفیتی است؟ یک وقتی فقط منظور متکلم، بیان حکم است، یک وقتی منظور متکلم تشخیص موضوع است.

اگر بیان حکم باشد، فقط یک حکمی را می‌خواهد بیان کند، یابن رسول اللَه، رجلٌ رجع عن الاسلام، یک نفر از اسلام برمی‌گردد، چکار باید کرد؟ راوی در اینجا فقط می خواهد حکم رجوع از اسلام را بداند امّا کیفیاتش، کدام رجل، ملّی، فطری، اینها را هیچ اصلاً مدّ نظر ندارد، به اصطلاح به عنوان این که می‌گوئیم فقط اِخبار از مای شارحه، همین، دیگر مای حقیقیه مد نظر نیست، گرچه ما گفتیم مای شارحه نداریم حالا بنابر ممشای با قوم، یک وقتی از مای شارحه می‌خواهد سؤال بکند. فرض کنید می‌گوید که فلان گیاه چیست؟ می‌گویند فلان گیاه، گیاهی است که می‌ریزند در آش یا آبگوشت و می‌خورند، امّا اینکه چیست، خصوصیاتش چیست؟ نمی‌گوید.

 یک وقت می‌گوید فلان گیاه چیست؟ می‌گویند: آقا، فلان گیاه، اینجا این طور است، در آنجا در می‌آید. این خواص را دارد، این خصوصیات را دارد و برای این امراض مفید است و موارد استعمالش را هم می گویند، این مای حقیقیه می‌شود.

خب در صورت اوّل، این اِخبار، اِخبار اجمالی است.

 در صورت دوّم، این اخبار اخبار حقیقی است.

 در مقام اجمال و مقام اطلاق، فرق این است که در مقام اجمال، فقط منظور متکلّم یا منظور امام علیه السلام، صرف بیان اجمالی مسأله است، امّا بیان تفصیلی او، این می‌شود به مقام اطلاق. لذا اگر یاد آقایان باشد قبلاً گفتیم که بین اطلاق و بین عموم هیچ فرقی نیست الّا اینکه در عموم، الفاظ دالّۀ بر عموم است، امّا در اطلاق، لفظِ دال بر عموم نیست، ولی از نقطۀ نظر مصداق و از نقطۀ نظر متفاهم عرفی و از نقطۀ نظر دلالت دالِّ کلامی و لفظی، هم عموم و هم اطلاق، دلالت تام دارند بر جمیع افراد و مصادیقشان و دال بر ترتّب حکم است بر جمیع افراد و مصادیق، از این نقطۀ نظر هیچ فرقی بین اطلاق و بین عموم نیست و ٩٠% ، تسعین بالمئه، تمام اشتباهاتی که در اینجا اصولییّن کردند بین اجمال و بین اطلاق، این برگشتش به این است که نحوۀ بیان مسأله را خلط کردند، متوجه نشدند که این نحوۀ بیان، این موجب می‌شود...

 لذا فرض کنید که در این مورد اگر کسی دیگر باشد، این طوری می‌کند، مثلاً در روایت جمیل می‌فرماید که، فی رجل رجع عن الاسلام، فقال: یُستتاب فإن تاب، و الّا قُتل، خب، اگر یک شخصی در اینجا سؤال کند که یابن رسول اللَه، آخر این چه حکمی است که شما می‌فرمایید؟ رجل رجع عن الاسلام یُستتاب و الّا قتل، این، یُستتاب و الّا قتل، این در اینجا چیست؟ - اینی که من الآن دارم خدمتتان عرض می‌کنم به خاطر این است که مطالبی که بعد می‌خواهد بیاید، بر این اساس است- این چیست؟ اگر واقعاً منظور امام علیه السلام این باشد که در مرتد باید استتابه داده بشود و الّا قتل، خب از اول حضرت می‌فرمود که این حکم استتابه و قتل بعد از استتابه، این مختص به مرتد ملّی است، نه عام و شامل به نسبت به مرتّد ملّی و مرتّد فطری. خب این کاری ندارد، امام علیه السلام بفرماید المرتّدُ علی قسمین، مرتدٌ فطریٌ و مرتد ملّی، ملی یُستتاب و الّا قتل، الفطری لا یستتاب و قُتل، خب چرا حضرت این را نفرمود؟ متکلّم آخر وقت کم نمی‌آورد که حالا فرض کنید که شماره بیندازد مثل تلفن، تلفن راه دور یا مثلاً تلگراف که هر کلمه‌اش فرض کنید که یک تومان یا دو تومان پولش است، اینها به خاطر اینکه وقت کم می‌آورند اینقدر تلگرافی بخواهند...، نه آقاجان، نشسته دارد سؤال می‌کند و تا ظهر هم امام در مسجد مدینه می‌نشست، افراد می‌آمدند و سؤال می‌کردند، خب، این که کاری ندارد که حضرت...، این مقام را می‌گوئیم مقام اجمال.

سؤال: خب این با قرینۀ روایت دیگر روشن شد از خود روایت چطور ما می توانیم این اجمال را بدست بیاوریم؟

جواب: ببینید، فرض کنید که یک وقتی راوی آمده نشسته، قبلاً یک سؤال کرده، این سؤالش مربوط به اقسام مرتد است، بعد حضرت این مرتدّ فطری را بیان کرده، مانده مرتّد ملّی، اینجا یک نفر می‌آید یک سؤال می‌کند، فرض کنید که آقا در مورد مرتد ملّی حکم چیست؟ حضرت می‌فرماید که یستتاب و الّا قُتل، آن مقدار از روایت را ما نمی‌دانیم، چون از مجلس امام علیه السلام که فیلمبرداری نکردند که ما بدانیم قبل از این، کی، چی پرسیده، نه! ما وسائل الشیعه را باز می‌کنیم، باب أنَّ المرتدَّ عن ملّةٍ یُستتاب، اصلاً خبر هم نداریم، که این که الآن فرض کنید که روایت جمیل بن درّاج هست، این جمیل، الآن در چه وضیعتی بوده، قبلاً از امام...؟

ببینید اینها خیلی مطالب و نکات مهمی است، اینها مطالب، مطالب روائی است و بسیار جای دقت است، همین‌ها خیلی به انسان فهم می‌دهد که انسان بداند این جمیل که آمده سؤال کرده، مرتجلاً و ابتداءً و اولاً بلا اوّل این سؤال را کرده از امام، یا اینکه قبلاً این سؤال مطرح شده و بعد جمیل...، لذا به واسطۀ عدم درک صحیح کیفیت تکلّم و تخاطب، خیلی از اشتباهات برای فقیه پیدا می‌شود، خیال می‌کند که این روایت الآن مطلق است، رجلٌ رجع عن الاسلام، فقال: یُستتاب و الّا قتل، خب این می گوید این منافات دارد با روایاتی که دلالت می کند بر اینکه لایستتاب. خب چه اشکال دارد امام بگوید لا یُستتاب، خب، این، رجل رجع عن الاسلام حضرت بگوید، لا یُستتاب، آن شقّه را بیان کند، یعنی شقۀ مرتد فطری را بیان کند. چرا حضرت آمد این شقه را بیان کرد؟ اینجاست که ما به این نکته می‌رسیم که در مورد ارتداد باید اوّل استتابه باشد، یعنی در اینجا جمیل در نحوۀ ملّی و فطری نیامده سؤال بکند، آمده از اصل ارتداد سؤال کرده. مسألۀ ملّی و فطری، این از موضوعات متفرعۀ بر ارتداد است و این مطلب، مطلب مهم است. مطلب مهم این است که اولاً بلا اوّل، اگر یک فردی مرتّد شد، این را نباید بکشند. چه ملّی باشد، چه فطری باشد، نه، اولاً بلا اوّل یُستتاب، یُستتاب و الّا قتل، باید توبه‌اش بدهند، اگر توبه نکرد، باید که کشته بشود. مقتول بشود. آن وقت حالا که یُستتاب و قبول نکرد، حالا باید چه کارش کنند؟ حالا دو جور می‌شود: یا ملی می‌شود یا فطری می‌شود، اگر فطری بود، قُتل، اگر ملّی بود باید توبۀ مطابق، یعنی نگهش دارند ثلاثة ایام، توجه فرمودید؟ آن ثلاثة ایام را اسمش را می‌گذارند استتابه، نه اینکه از اول نسبت به مرتد فطری هیچ اقدامی نکنند فوراً شمشیر را بگذارند زیر گلویش و نسبت به مرتّد ملی ثلاثة ایام صبر کنند و بعد او را از بین ببرند. اینجاست که ما می‌فهمیم این روایت، اصلاً در مقام تعیین ملّی و فطری نیست، این برگشتش به چیست؟ به این...

...باید روایات را دسته بندی کنیم [و بعد حکم را بدست بیاوریم] لذا چون یک عده متوجه این مطلب نشدند، آمدند گفتند نه آقا، این روایت در مقام اطلاق است دیگر، یستتاب و الّا قتل. این روایت مطلق نیست، این روایت فقط اصل ارتداد را بیان می‌کند، این با روایاتی که دلالت می‌کند بر مرتّد ملی، ما می‌آئیم این، فی رجلٍ رجع عن الاسلام را، این رجُل که مطلق هست، این مطلق را ما می‌آئیم تخصیصش می‌زنیم به مرتد ملّی نه به مرتد فطری، در حالتی که اینجا اصلاً مقام، مقام اطلاق و اجمال نیست، این مقام، فقط مقام تبیین اصل مسألۀ ارتداد است، نه کیفیت و شقوق ارتداد، ارتداد ملّی و ارتداد فطری.

سؤال: خب چه فرقی دارد با آن روایت...

جواب: یُقتَل، بله،

سؤال: بدون استتابه

جواب: در آنجایی که یقتل بدون الاستتابه، در آنجا باید ما حمل کنیم آن روایات را که راوی فارغ شده از بیان مسألۀ ارتداد، حضرت آمدند مسألۀ ارتداد را بیان کردند. حضرت ابتداءً، همین طور که من الآن دارم صحبت می‌کنم، بهذه الکیفیه، یعنی اول مسألۀ ارتداد را من بیان می‌کنم، بعد آن وقت مسائل دیگر.

 در مسألۀ ارتداد من می‌گویم که: رجلٌ رجع عن الاسلام، یُستتاب، تمام، هذه المسأله فی خصوص الارتداد. بعد رجل رجع عن الاسلام، یُستتاب والّا قُتل، هذه الکیفیه ینتهی الی المرتد المّلی، و بعده هذا الرجل رجع عن الاسلام، لا بَّد أن یُقتَل بدون الاستتابه، هذه المسأله ینتهی إلی الرجل المرتد الفطری. پس بنابراین در وهلۀ اول، حکم اصل ارتداد بیان می‌شود و در مراحل بعد، آن روایات، دلالت بر شقوق ارتداد می‌کند، پس الآن در اینجا بحث به اصل ارتداد است، یعنی به مجرد الارتداد لا نحکُم علیه بالقَتل و لا بُّد من الاستتابه، ...؟

 پس بنابراین در مسألۀ ارتداد، این طوری که حضرت در اینجا می‌خواهد بفرماید این است که در اصل مسألۀ ارتداد، به مجرد [اینکه یک شخص، مرتد] بشود، نباید او را داخل در ملّی کرد و نباید او را کشت، باید او را متوجه کرد، باید با او بحث کرد، باید با او تکلّم کرد، استتابه در اینجا به معنای این است، بعد از این استتابه، آن ارتداد اصلی در اینجا می‌آید ثابت می‌شود، بعد از استتابه. پس ما دو جور ارتداد در اینجا می‌توانیم تصور کنیم:یک ارتداد بدوی هست و آن اینکه هر شبهه‌ای در شخص پیدا بشود، و حتی من این را خدمتتان عرض کنم که بسیاری از بزرگان، اینها درشان شبهه پیدا می‌شد!

 نقل می‌کنند می‌گویند که یکی از بزرگان بود، از معاریف نجف، این یک وقتی خدمت مرحوم آخوند ملّا حسینقلی همدانی رسید گفت: آقا، برای من عجیب شبهه‌ای پیدا شده در توحید و من به کسی نگفتم و دارم از بین می‌روم. دارم می‌میرم. الآن من مشرک شدم! ایشان فرمودند: شبهه‌ات چیست؟ شبهه‌اش را بیان کرد، یک شبهه‌ای در توحید داشت. یعنی از علماء بود، نه اینکه فرض کنید که نصرانی بود یا فرض کنید که یک شخص...، از علماء بود! گفت: شبهه‌ای در توحید برای من پیدا شده و من دارم کافر می‌شوم! ایشان فرمودند: مدّتی با من باش. یعنی ملازم، مصاحب و ملازم با مرحوم آخوند ملّا حسینقلی باش. اتفاقاً یک وقتی این مطلب را هم مرحوم آقا می‌فرمودند. بعد ایشان یک اربعین با مرحوم آخوند ملا حسینقلی بود. فی السفر و الحضر، ملازم آخوند بود. در منزل ایشان می‌رفت، می‌آمد. در مسجد می‌رفتند مرحوم آخوند، ایشان هم می‌رفت در مسجد و به طور کلّی...، بعد یک روز در مسجد کوفه نشسته بودند. دست این آقا کتاب لمعۀ مرحوم شهید بود. مرحوم آخوند، رو کردند به این شخص و گفتند که چه کتابی است در دستت؟ گفت: آقا لمعه است، شرح لمعۀ مرحوم شهید. گفتند که باز کن. همین! این هم همین طور باز کرد، اتفاقاً یک روایتی بود در آنجا مربوط به صلاة بود، مربوط به تجارة بود، مربوط به...، خلاصه یک روایتی بود. اصلاً حالا شاید ربطی هم به شبهۀ آن فرد نداشت، ایشان فرمودند: این روایت را بخوان، این روایت را خواند، تا روایت را خواند شک بر طرف شد، یعنی تمام آنچه که شک و اینها بود همه مرتفع شد. گفت: آقا من دیگر شک ندارم. ایشان گفتند: حالا دیگر برو. به این می‌گویند ارتداد بدوی. در ارتداد بدوی، اصلاً معنا ندارد که ما بگوئیم این مرتد است. این ارتداد، ارتداد بدوی می‌شود.

آن وقت در اینجا دارد فی رجل رجع عن الاسلام، این رجُل نه اینکه به قرینۀ یستتاب فان تاب و الاّ قتل، این مربوط می‌شود به مرتد ملّی، که بگوئیم ذیل روایت مخصِّص یا مقیِّد صدر روایت است. یعنی حکم در اینجا می‌آید قرینه می‌شود برای تقیید موضوع. موضوع را به، نصرانیٌّ أسلَمَ، مقیَّدش می‌کند به قرینۀ روایات دیگر، یعنی ما در اینجا روایات دیگری داریم، این روایات دیگر می‌آید، این موضوع ملّی و فطری را- ببینید نکته در اینجاست که می‌خواهم برسم- روایات دیگر می‌آید موضوع ملّی و فطری را مشخص می‌کند، وقتی مشخص شد، ذیل روایت، یستتاب فان تاب و الّا قُتل مخصوص می‌شود به مرتّد ملّی، نه به مرتّد فطری. با این اختصاص، ما صدر روایت را که رجلٌ رجع عن الاسلام است مقیّد می‌کنیم موضوع را به مرتّد ملی، نه، ما این را نمی‌گوئیم. ما می‌گوئیم که این روایت اصلاً دلالت بر مرتّد ملّی و فطری نمی‌کند، وقتی که می‌گوید رجلٌ رجع عن الاسلام، این اختصاص به مرتّد ملّی ندارد، این ارتداد بدوی را اصلاً بیان می‌کند. حضرت می‌گوید: در ارتداد بدوی باید استتابه باشد.

 ما دو جور ارتداد داریم، دو جور هم استتابه داریم. اول ارتداد بدوی. مثل همین که برای این عالم پیش آمد. اینی که برای این عالم پیش آمد، این ارتداد، ارتداد بدوی است و به این ارتداد واقعی نمی‌گویند. همین می‌گویند: ردَّ، شبهه‌ای که پیدا بشود می‌گویند: ارتَّد. این ارتداد، ارتداد بدوی است. ملازم با این ارتداد، استتابۀ بدوی است. استتابۀ بدوی یعنی بیان امور، محاجّه، مباحثه، مطالب را برای این شخص تبیین کردن، تعریف کردن، این را می‌گویند استتابۀ بدوی. خب، بر این اساس اگر این استتابه مؤثر واقع نشد. می‌رود ارتداد ثانوی که ارتداد جدّی هست، ارتداد واقعی.

در ارتداد جدّی و ارتداد ثانوی که ارتداد واقعی هست، حکم تقسیم می‌شود به دو قسم: اگر ملّی باشد، استتابه، به عنوان حبس ثلاثة ایام است. استتابه به عنوان ضرب و تهدید و مسائل جدّی است. اگر این شخص استتابه کرد که کرد و الّا قُتلَ. در مرتّد جدّی در مورد فطری، یک مسأله‌ای که در اینجا هست، این است که قُتلَ، چرا برای اینها...؟ به خاطر تخفیف. چون این شخص قبلاً نصرانی بوده، خب دارای افکار نصرانی است. اسلام در اینجا آمده علاوۀ بر استتابۀ اُولی، یک تخفیفی به او داده، یک مهلتی به او داده که این مهلت را...، و این عین عدل است، این عین عدل است که با هر کسی به مقتضای موقعیت و به مقتضای جوانب عمل بشود. به مقتضای ملّی بودنش یک تخفیف هم در اینجا داده شده، امّا حکمش در واقع قتل است، می‌بایست بکشندش، شارع در اینجا آمده از باب تخفیف و منّتاً علی العباد یک مهلتی هم به این داده است ولی در واقع چون حکم، حکم قتل است، لذا در مرتّد فطری این حکم را اجرا می‌کنند. پس دو جور ارتداد در اینجا داریم و دو جور استتابه، این یک بیانی که مربوط به این روایت است.

 روایت دیگری که هست روایت جابر بن عبداللَه است عن أبی عبداللَه علیه السلام، قال: اُتی أمیر المؤمنین علیه السلام، برجل من بنی ثعلبه، قد تنصّر بعد اسلامه ؟، فقال له امیرالمؤمنین علیه السلام، ما یقول هؤلاء الشهود؟ فقال: صدقوا و أنا أرجع عن الاسلام فقال: أما أنّک لو کذَّبت الشهود لضربتُ عنقک، وقد قبلتُ منک فلا تُعدّ، فإنّک إن رجعت لم أقبل منک رجوعاً بعده. حضرت در اینجا می‌فرماید که اگر می‌آمدی و می‌گفتی شهود دروغ گفتند، من گردنت را می‌زدم ولی الآن چون راست گفت، مرد و مردانه آمدی گفتی، بله، خلاصه این دینی که الآن به ما می‌گویند ما نمی‌خواهیمش، چون مرد و مردانه گفتی، ما از تو قبول می‌‌کنیم ولی دیگر این کار را نکن و خلاصه نیا این مطالب را بگو، خب البته این روایت هم روایتی است که آن کیفیت استتابه و فلان و این حرفها را بیان نمی‌کند.

 روایت دیگر...،

سؤال: اگر شهود را تکذیب می‌کرد، در حقیقت ردّ ارتداد خودش را می‌کرد...

پاسخ: ببینید اگر تکذیب شهود را می‌کرد، چون شهود مسلّم بودند، یعنی در تأئیدشان، این شهود صادق بودند، بنابراین یک عناد در اینجا مطرح می شود که این شخص از یک طرف اظهار ارتداد می‌کند، از یک طرف انکار ارتداد را می‌کند به واسطۀ شهود، در این صورت عناد مشخص می‌شود، وقتی که عناد مشخص شد، آن وقت این مطالب ما در اینجا پیدا می‌شود که این معلوم می‌شود که قصد دارد. یعنی قصد ایذاء دارد، قصد اضرار دارد، قصد افساد دارد، این مطلب است، حضرت این را می‌خواهند بگویند. ولی می‌گویند: نه، این خیلی راحت و صادقانه آمد گفت: بله، من مرتد شدم و الآن من، أرجع الی الاسلام، من به اسلام برمی‌گردم

سؤال: پس این روایت، یک نوع تخفیفی است برای مرتّد فطری؟

جواب: بله، البته این مرتد، مرتّد ملّی است، قد تنصّر بعد اسلامه.

 روایت دیگر، روایت، ابی عبداللَه علیه السلام است، قال: قال امیرالمؤمنین علیه السلام المرتّد عن الاسلام، تُعزَل عنه امرأته و لا تُؤکل ذبیحتُهُ و یُستتاب ثلاثة أیام، فان تاب و الّا قتل یوم الرابع.

سؤال: در روایت قبل اگر شهود را رد می‌کرد، دیگر استتابه نداشت؟

پاسخ: اگر شهود را رد می‌کرد، نه دیگر.

سؤال: باز نصرانی بود، در روایت قبل که فرمودند سه روز استتابه بدهند بعداً...،

جواب: ببینید حضرت که در اینجا...،

 سؤال: ولو اینکه عناد هم داشته باشد

جواب: نه، عناد داشته باشد نه، در اینجا دیگر استتابه ندارد، چون استتابه...،

سؤال: بالاخره مرتّد ملی است

جواب: مرتّد ملّی باشد، ولی مرتد ملّی را اگر در مقام انکار و اینها باشد، باز دلیل ندارد بر اینکه استتابه...، استتابه برای تخفیف است نه برای کسی که...، یعنی ببینید! در اینجا حکم استتابه وقتی که یک حکم منتاً علی العباد باشد، پس بنابراین نفس استتابۀ ثلاثة ایام نمی‌تواند موضوعیت داشته باشد، استتابۀ ثلاثة ایام از باب منّتاً علی العباد است و تخفیف برای رجوع است، امّا اگر فرض کنید که از اول فهمیدیم این شخص معاندی است، استتابۀ ثلاثة ایام نمی خواهد همان جا باید او را بکشند.

سؤال: اگر تکذیب کند شهود را...

جواب: نه،

سؤال: اثبات نشود که...

جواب: نه یک وقتی که تکذیب می‌کند می‌گوید اینها اشتباه فهمیدند من منظورم این نبود، این را می‌خواهد بگوید- عرض کردم اینها همه چیزهایی است که انسان با فهم الحدیث اینها را بایستی که بگوید- وقتی تکذیب می‌کند یک وقتی است که می‌گوید اینها دروغ می‌گویند، یک وقتی نه، می‌آید می‌گوید که اینها اشتباه فهمیدند، من منظورم این نبود. خب خیلی وقتها انسان مطالب را اشتباه می‌فهمد دیگر. اشتباه می‌فهمد و بعد حکم تکفیر را می‌دهد که برای ما دادند دیگر! البته سه سال است عوضی می‌فهمند نه اینکه...!

 و عن عدةٍ من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن محمّد بن الحسن بن شمعون عن عبد الرحمن، عن ... عن أبی عبداللَه قال: قال امیرالمؤمنین: المرتّد عن الاسلام تُعزل عنه امرأته و لا تؤکل ذبیحته و یستتاب ثلاثة أیام، فان تاب، و الّا قتل یوم الرابع. این هم یک روایت.

روایت دیگری هست در اینجا: انَّ بنی ناجیه قوماً کانوا یسکنون الأسیاف و کانوا قوماً یدّعون فی قریش نسباً و کانوا نصاری، فأسلموا، ثمّ رجعوا عن الاسلام، فبعث أمیرالمؤمنین علیه السلام، إعقل بن القیس التمیمی، فخرجنا معه، فلمّا انتینها الی القوم جعل بیننا و بینه أمارة، یک علامتی گذاشت که اگر من این کار را کردم شما بکشید فقال: إذا وضعتُ یدی علی رأسی فضعوا فیهم السلاح، فأتاهم فقال: ما أنتم علیه؟ فخرجت طائفةٌ فقالوا: نحن نصاری فأسلمنا لا نعلم دیناً خیراً من دیننا، یعنی اسلام، فنحن علیه، و قالت طائفةٌ: نحن کنّا نصاری ثم اسلمنا ثمّ عرفنا أنّه لا خیر من الدین الذّی کنّا علیه، فرجعنا الیه، یعنی برگشتند دوباره نصرانی شدند. فدعاهم الی الاسلام ثلاث مرّات فأبوا، اباء کردند، فوضع یده علی رأسه، قال: فقتل مقاتلیهم، و سبی ذراریهم، قال: فأتی بهم علیاً علیه السلام فاشتراهم مصقلة بن هبیرة بمئته ألف درهم فأعتقهم و حمل الی علّی علیه السلام خمسین ألفاً فأبی أن یقبلها، قال: فخرج بها فدفنها فی داره و لحق بمعاویة، قال: فأخرب أمیرالمؤمنین علیه السلام داره و أجاز عتقهم، این روایت، روایتی است که در مورد اینها هست و این دلالت می‌کند بر اینکه اینها در مقام مقاتله برآمدند، لذا با اینها، این شخص مقاتله کرد و قتال کرد.

 روایت دیگر، روایت محمد بن علی...،

سؤال: مرتدین که در مقام مقاتله نبودند؟

جواب: خب، حضرت با مقاتلینشان جنگیدند، نه با افرادی که جنگ نکردند، یعنی با آنهایی که در مقام قتال بودند.

 یکی هم روایت، محمد بن علی بن الحسین

سؤال: ...؟

جواب: بله و این روایت تأئید می‌کند که استتابۀ ثلاثة ایام یک حکم بطّی نیست، یک حکم تخفیفی است در مقام عدم عناد. امّا اگر مقام مقام عناد باشد، اصلاً استتابۀ ثلاثة ایام نمی‌خواهد. این تأئید همین مطلب ما بود در اینجا.

 محمّد بن علی بن الحسین، قال: قال علیٌ علیه السلام: إذا أسلم الأب جُرَّ الولدُ الی الإسلام، ولد هم به اسلام باید منتسب بشود، فمن أدرک من وُلده داعی الی الاسلام فإن أبی قتل، و إن أسلم الولدُ لم یجرّ أبویه و لم یکن بینها میراث. خب، این هم روایتی است که احد الأبوین مسلم باشند، مرتد ملّی یا فطری است.

 بحث دیگر دربارۀ المرأةُ المرتدة است که لا تُقتَل بل تُحبَسُ و تُضرب و یُضَیّق علیها:

 این روایت به روایت طوسی معروف شده، فی المرتدة عن الاسلام قال: لا تُقتَل و تُستخدَم خدمة شدیدة و تُمنع الطعام و الشراب الّا ما یُمسک نفسها، و تُلبَس خُشن الثیاب، و تُضرَب علی الصلوات این هم یک روایت که دلیل بر این است که اصلاً در مورد زن، چون زن در تحت احساسات واقع می‌شود، یکی از مواردی که مربوط به زن هست و دلالت بر نقصان عقل زن می‌کند، ببینید چقدر روایات، روایات دقیقی است، اینهایی که می‌گویند عقل زن کامل است، بیایند اینها را ببینند، زن یک موجود احساسی است و این موجود احساسی خیلی زود تحت تأثیر واقع می‌شود، نمی‌تواند تحمّل کند، فوراً انکار خدا و توحید و رسالت و مبدأ و معاد و همه چیز را می‌کند، می‌گوید اصلاً دینی وجود ندارد. لذا در این گونه موارد، اسلام چون یک دین منطقی است و یک تشریع منطقی هست مجال می‌دهد به این افراد، اگر زن آمد انکار کرد ، فوراً او را اعدام نمی‌کنند، فوراً او را نمی‌کشند، بلکه در اینجا او را نگه می‌دارند، او را حبس می‌کنند و او را در موضع راحت نمی‌گذارند. ببینید انسان خیلی عجیب است، اتفاقاً این روایات، خیلی روایات عالی است، یعنی انسان خیلی مطالب را از آنها می‌تواند دربیاورد، اگر انسان همیشه در موضع استراحت باشد، هیچ وقت به خودش توجه نمی کند، این فشارها است که برای انسان حقایق را روشن می کند، اگر انسان همیشه در ناز و نعمت باشد، همیشه متنعم باشد، همیشه...، هیچ وقت به فکر معاد نمی افتد، هیچ وقت به فکر خدا نمی‌افتد، هیچ وقت به فکر آخرت نمی‌افتد، چون در...، امّا وقتی که فشار بر انسان آمد، انسان متوجه خودش می‌شود، خلأ خودش می‌شود، نقصان خودش می‌شود، آن مسائلی که مربوط به خودش است می‌شود تا آن حقایق برای انسان بوجود بیاید و انسان رشد پیدا کند، دقیقا همین مسأله در مورد ارتداد است، اولاً اسلام آمده با زن، به عنوان یک موجودی که شدیداً تحت تأثیر احساسات است، زن را این طور می داند و حکمی که روی این می‌آورد؛ این حکم مطابق با مرد نیست، در مورد مرد، اعدام امّا در مورد زن باید حکم...، این خیلی عدالت است دیگر! این واقعاً کمال عدالت است، که باید اینجا بر اساس احساسات عمل کند.

 پس معلوم می‌شود حکم ارتداد، اولاً بلا اوّل این یک حکم عقلی است. یعنی بر اساس عقل و شعور و علم و درایت رفته است نه اینکه ارتداد از اول یک حکم بطّی موضوعی لا یتغیر و لا یتدبّل است که هیچ گونه عقل و منطق و علم در اینجا راه و طریقی ندارد. لذا آمده حکم مرد و زن را از اول جدا کرده. راجع به مرد آن طور، راجع به زن این طور، چون زن تحت احساسات واقع می‌شود. شوهر دعوایش می‌کند، این اصلاً خدا را انکار می‌کند می‌گوید: اصلاً خدایی وجود ندارد. این چیه که خدا آمده همۀ امتیازات را به مردها داده، به زنها اصلاً امتیاز نداده. من این خدا را قبول ندارم. فوراً می‌گوید قبول ندارم و من دیدم که بعضی‌ها دیگر نماز هم نمی‌خوانند یعنی تا یک فشاری به آنها وارد بشود، اصلاً نماز را هم می‌گذارند کنار، دیگر نماز هم نمی‌خوانند. خب اینکه بگوید آقا مرتد شدی، همان جا بگیرد این را سیاهش کند، اینکه نیست این طور! صبر می‌کند، بابا حالا خب تو آمدی دعوایش کردی، زدی، آمدی در فشار گذاشتی حالا یک خرده به او بخند، یک خرده به او محبت بکن، همه را قبول می‌کند، هم خدا را و هم پیغمبر را، و چیزهای دیگر را، همه را قبول می‌کند. خب این یک مسأله است. حالا آمد و مرتّد شد، نه، حالا اگر که مرتّد شد، این را نباید رها کرد؛ باید در یک موضع مناسبی قرار داد که این موضع مناسب، او را در فکر خودش متصلّب نکند، مُتَحَجّر نکند، بلکه او را به خود بیاورد. لذا دارد تُستَخدم خدمة شدیدة و تُمنَع الطعام و الشراب الّا ما یمسک نفسها و تلبس خُشن الثیاب

سؤال: پس سلوک هم مال این است که در حقیقت مرتدها را برساند به توحید واقعی؟

جواب: خب بله دیگر، همۀ ما مرتّد هستیم، واقعش را نگاه بکنیم مرتّد هستیم، اینها همه‌اش برای این است.كَلاّٰ إِنَّ اَلْإِنْسٰانَ لَيَطْغىٰ ﴿العلق‌، ٦﴾ أَنْ رَآهُ اِسْتَغْنىٰ ﴿العلق‌، ٧﴾ عجیب آیه‌ای است واقعاً، استغناء طغیان می‌آورد! استغناء طغیان می‌آورد! کسی که استغناء نداشته باشد این...، لذا دیدید که این کسانی که دور و بر پیغمبر و اینها بودند، اینها همه افراد بی بضاعت بودند، مستضعف بودند. خیلی کم افرادی پیدا می‌شدند که اینها غنی بودند و به دنبال پیغمبر بودند. به دنبال بزرگان هم همین طور. آنهایی که می‌آیند و اهل پول و فلان و این حرفها هستند، استغناء هستند روحیۀ طلب در آنها خیلی کم است. روحیۀ طلب، در افرادی است که آن افراد، اینها جهات صارفه و منحرفه و مانعۀ از طریق و راه برای آنها نیست. این هم یک مطلب. ما همچین حال درست و حسابی هم نداریم!

 روایت دیگر، روایت محمد بن علی بن الحسین است، عن ... عن جعفر، عن أبیه علیه السلام قال: اذا ارتدّت المرأة عن الاسلام لم تقتل و لکن تحبس أبداً خب این هم دلالت می‌کند بر اینکه به طور کلّی حکم قتل بر مرأه وجود ندارد.

باسناده...عن ابی عبداللَه علیه السلام قال: لا یخلد فی السجن الّا ثلاثة: الذی یمسک علی الموت، یعنی یک کسی ... و المرأة ترتد عن الاسلام و السارق بعد قطع الید...،

سؤال: یمسک علی الموت؟

جواب: یک شخصی یکی را می‌گیرد، آن یکی می‌آید گردنش را می‌زند، این را باید حبس ابد کرد، یعنی شریک در قتل.

 روایت دیگر: عن أبی عبداللَه علیه السلام، قال: المرتّد یستتاب فان تاب و الّا قتل، و المرأة تستتاب فإن تابت و الّا حبست فی السجن، و اُضَرُّبها، به او ضرر می‌رسانند، این هم روایت دیگر.

 یک روایتی در اینجا هست این روایت با آن روایتهای دیگر فرق می کند. قضی امیرالمؤمنین علیه السلام فی ولیدة کانت نصرانیّة فأسلمت و وَلدَت لسیّدها، ثمّ إنَّ سیّدها مات و أوصی بها عتاقة السریه علی عهد عمر فنکحت نصرانّیاً دیرانیاً و تنصّرت فولدت منه ولدین و حُبلت بالثالث، فقضی فیها أن یُعَرض علیه الإسلام، فعُرض علیها الإسلام، فأبت، فقال: ما ولدَت من ولد نصرانیاً، فهم عبیدٌ لأخیهم الذّی ولدت لسیدها الأوّل، و أنا أحبسها حتّی تضع ولدها، فاذا وَلَدت قتلُتها این روایت دلالت بر قتل می‌کند که خب در این روایت، باید نظر بشود و علّت قتلی که در این روایت هست، باید روشن شود. این از آن مواردی است که خب، باید در آن نظر بشود. که البتّه در اینجا شیخ گفته که این از احکام اختصاصی است، از قضاوتهای اختصاصی است و تسری به غیر داده نمی‌شود. این از موارد مخصوص است. امّا در اینجا باز ما می‌توانیم راجع به این قضیه بحث کنیم و در اینجا خود مرحوم شیخ حر می‌فرماید که: و لعّلها تزّوجت بمسلم، ثمَّ ارتدّت و تزّوجت، فاستحّقت القتل لذلک، که این هم دلیل نمی‌شود، نه، این دلیل بر این قتل در اینجا نیست.

سؤال: ...؟

جواب: بله دیگر، حکمش قتل نیست.

تا اینجا احکام مرتد بود، از این به بعد احکام مربوط به زندیق و منافق و ناصب است، اینها را هم که خب بایستی که بخوانیم. چون راجع به اینها هم مطلب هست. اینها هم اگر برگردند، یا یکی ناصبی بشود یا سب کند، در اینجا چه حکمی دارد که اینها از احکام مهم است. مخصوصاً در این دوره و زمان که خیلی‌ها ممکن است که سب کنند یا هتک احترام کنند و اینها، باید ببینیم که چه حکمی پیدا می‌کند که انشاء اللَه دیگر برای بعد.

...یک وقتی عصبانی می‌شود سبّ می‌کند، یک وقتی نه، اصلاً به طور کلی می‌گوید آقا این چیست مسخره بازی در آوردند! اصلاً این دین نیست! چیزی نیست! پیغمبر...!

سؤال: این سبی که طرف مثلاً به امیرالمؤمنین می کند این چکار به عصبانیت دارد؟ طرف عصبانی می‌شود به خودش لطمه می‌زند پس این نسبتی با اعتقاداتش دارد دیگر؟

جواب: کدام؟

سؤال: شخصی که سبّ می‌کند به ائمه علیهم السلام،

جواب: خب این هم همین طور است، سبّ به ائمه هم موجب ارتداد است دیگر، چون سبّ اگر...،

سؤال: سبّ از خشمگینی‌اش و ناراحت عصبی اش بوده، مثلاً عصبانی بوده؟

جواب: نه، فرض بکنید که یک آخوندی یکی را عصبانی کرده، این به جای اینکه به آن آخوند فحش بدهد به ائمه می‌گوید ای بر پدر آن دینی که اینها مثلاً...، پیغمبری که آمده این طوری همه را چی چی کرده، حالا اگر پیغمبر را برایش خوب تعریف بکنند این نمی‌گوید اشکال سَر این است، مثل زنی که از دست شوهرش عصبانی است به خدا فحش می‌دهد دیگر! چکار کند خب به خدا فحش میدهد دیگر...!

سؤال: مرتد ملّی بودن...

یک وقتی یک بنده خدایی مسائلش را با ما مطرح کرده بود و این حرفها، یک خانمی بود و خب با شوهرش اختلاف داشت و اینها، بعد ما می‌خواستیم اختلاف این دو تا حل بشود، البته خب آدم نمی‌تواند که هر چیزی را که به این می‌گوید به او هم بگوید، یا فرض کنید که هر چیزی که انسان به شوهر می‌گوید نمی‌تواند انسان به زن هم بگوید، خب اینها با هم فرق می‌کنند، بعد یک وقتی من داشتم راه و روش کیفیت برخورد این خانم را با یکی دیگر بیان می‌کردم، شما وقتی که می‌آئید این کار را بکنید و این کار را بکنید، فلان بکنید و این حرفها، اتفاقاً این هم داشت گوش می‌داد که من دارم راجع به شوهرش این مطالب را عنوان می‌کنم، خب من یک برداشتی از شوهرش داشتم که او ندارد، این خیال کرد که من دارم جانب شوهرش را می‌گیرم در این زمینه، ما هم نمی‌دانستیم که این اصلاً آمده، ما خیال می‌کردیم که فقط شوهرش آمده، این زنش مثلاً رفته به اندرونی و اینها، نگو این زن هم بغل شوهرش نشسته، منتهی در آن اطاق بغل، بلند شده بود و گفته بود که اگر این راه و پیغمبر و اینها، این است، اصلاً ما هیچ چیز را قبول نداریم، گذاشته بود و رفته بود، مدتی و خیلی خلاصه...، یکی دو ماهی خلاصه، بعد دیگر خودش متوجه اشتباهش شده بود و آمده بود و از این صحبتها. زن هم همین است دیگر، زن معمولاً...، اینها دائر مدار...، چون مسأله فقط شناخت مطرح نیست، حالا این مطالب را هم ما می‌آئیم می‌گوئیم، علم فقط کفایت نمی‌کند. به کارگیری علم در اینجا کفایت می‌کند که این برمی‌گردد به نفسانیات انسان، آنهایی که امروز یک حرفی را می‌زنند، فردا یک حرف دیگر، این چیست قضیه؟ علمشان که اضافه نمی‌شود، شرائط، اینها را در وضعیتی قرار می‌دهد که این استفاده را از این علم بکنند، فردا شرائط، آنها را در یک وضعیت دیگری قرار می دهد که استفادۀ دیگری را از این علمشان بکنند، درست مخالف هم.

سؤال: در مرتّد ملی بودن آیا به طور رسمی پدر و مادرش نصرانی و اینها باشند یا نه اگر اعتقادات، اعتقادات ثنویت باشد کفایت می‌کند؟ ما حدیث هم داریم که کل مولد یولد علی الفطره یا باید بر اساس فطرت توحید را قبول داشته باشد یا اینها همه یهودی و نصرانی حساب می‌شوند قاعدتاً، عقائد، عقائد یهودی، نصرانی است، حالا اگر یک نفر ظاهراً پدر و مادرش مسلمان هستند ولی ثنویت را قائل است و این بچه‌هایش بعداً مرتّد بشوند، مرتّد ملّی حساب می‌شوند یا فطری؟ بر چه اساس می‌شود؟

جواب: ببینید، اگر این شخص واقعاً معتقد به ثنویت است، یعنی واقعاً مرتّد است به اینکه دو تا خدا هست و اصلاً انکار توحید را می‌کند و وقتی که با او صحبت بشود و این حرفها، قبول نکند، مثل همین قضیۀ یزدان و اهرمن که از قبل بودند، خب این کافر است، بچه‌های این شخص هم مسلمان نیستند، یک وقتی نه، عرض کردم این مباحث، مباحث خیلی گسترده‌ای است، می‌آئیم می بینیم اینها یک عقایدی دارند که اگر به آن عقاید نگاه کنیم، بابا، مراجع تقلیدمان هم همه یهودی و نصرانی‌هستند، یعنی اختصاص ندارد به این چیز، همه را نگاه بکنید، اینها همه، اصلاً قائل به توحید نیستند، یک عده قائل به جبرهستند، یک عده قائل به تفویض‌هستند، یک عدّه قائل به قدریّه هستند، به این ارتداد نمی‌گویند، یعنی تحقیقاً اگر شما بیائید با یک شخصی که رساله دارد، بیائید راجع به مسائل توحید نگاه بکنید، می‌گوئید این قائل به ثنویت که چه عرض کنم قائل به الفیت هستنند، هزار تا آلهه اینها قبول دارند، هزار تا ...! آن شرک واقعی، آن شرک حقیقی، در همه وجود دارد، در همه وجود دارد، إنَّ الشرک لاخفی من نملة سوداء فی حجر اسود فی الیلة المظلمه اما کسی به اینها مرتّد نمی‌گوید، مرتّد در اینجا به این گفته می‌شود که اصول ظاهری حکم را و حقایق را، اینها آن اصول ظاهری را بخواهند انکار بکنند

سؤال: ...؟

جواب: نه نمی‌توانیم. نخیر، نه،

سؤال: ...؟

جواب: شهید ثالث، بله،

اللَهم صل علی محمد و آل محمد